



نوشتاری از: حمیدرضا به گذر- وکیل پایه یک دادگستری
دبیرکل فدراسیون بین المللی حقوق ورزشی
صفحه ۳

چهارشنبه ۲۹ مهرماه ۱۴۰۵ سال اول شماره ۷۰

حقوق کارگران در فاصله قانون و اجرا

زهره قدیمی: کارشناسی ارشد حقوق عمومی

آفتاب حقوقی: شناسایی حقوق افراد در قوانین، یکی از الزامات حمایت حقوقی از آنان است؛ اما پیش‌بینی یک حق در متن قانون، به‌تنهایی تضمین نمی‌کند که صاحب آن حق بتواند در زندگی واقعی از آن برخوردار شود. میان وجود قاعده حقوقی و تحقق عملی آن، فاصله‌ای وجود دارد که گاه به دلیل ضعف سازوکارهای اجرایی، گاه بر اثر ناآگاهی افراد از حقوق خود و گاه به سبب دشواری اثبات تخلف و پیگیری قانونی شکل می‌گیرد. حقوق کارگران را نیز باید در همین چارچوب بررسی کرد؛ حوزه‌ای که در آن، قانون از یک سو برای تنظیم رابطه کار و حمایت از نیروی کار قواعدی مقرر کرده و از سوی دیگر، تحقق مؤثر این حمایت‌ها به میزان آگاهی، امکان مطالبه و کارآمدی سازوکارهای نظارتی و رسیدگی وابسته است.

رابطه کار، برخلاف بسیاری از روابط قراردادی، همواره میان دو طرف با قدرت اقتصادی و امکان چانه‌زنی یکسان برقرار نمی‌شود. کارگر معمولاً برای تأمین معاش خود به درآمد حاصل از کار وابسته است و ممکن است در برابر کارفرما، از قدرت مذاکره محدودتری برخوردار باشد. همین نابرابری می‌تواند بر نحوه توافق، شرایط اشتغال و حتی تصمیم کارگر برای اعتراض به نقض حقوقش تأثیر بگذارد. در چنین وضعیتی، اتکای صرف به این فرض که طرفین قرارداد با اراده‌ای برابر و آگاهی کامل تصمیم می‌گیرند، برای تحلیل رابطه کار کافی نیست. مقررات حمایتی قانون کار دقیقاً در چنین بستری اهمیت پیدا می‌کنند؛ زیرا هدف آن‌ها تنها تنظیم یک توافق خصوصی نیست، بلکه تعیین حداقل‌هایی است که نباید در جریان رابطه کار نادیده گرفته شوند.

قانون کار جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۶۹، در مواد مختلف خود به تنظیم این رابطه پرداخته است. ماده یک، کارفرمایان و کارگاه‌های مشمول را به تبعیت از قانون ملزم می‌کند و ماده دو، تعریف کارگر را بر اساس انجام کار به درخواست کارفرما در برابر دریافت حق‌السعی ارائه می‌دهد. اهمیت این تعاریف در آن است که برخورداری از حمایت قانونی نباید صرفاً به عنوانی که در یک قرارداد یا در ساختار اداری به فرد داده شده وابسته باشد؛ بلکه ماهیت واقعی رابطه کاری و شرایط قانونی حاکم بر آن نیز باید مورد توجه قرار گیرد. در عمل، تشخیص وضعیت حقوقی افراد به جزئیات هر رابطه و مقررات قابل اعمال بستگی دارد و نمی‌توان تنها بر مبنای عنوان شغلی یا نامی که طرفین برای توافق خود انتخاب کرده‌اند، درباره شمول یا عدم شمول قانون نتیجه‌گیری کرد.

بهای خواسته صرف تشریفات یا مؤثر در دعوا؟



سینا درباری
عضو کانون وکلا
دادگستری استان کردستان
مدیر و مدرس آموزشگاه آزاد حقوقی

در تنظیم دادخواست، برخی از موضوعات در نگاه نخست ساده و تشریفاتی به نظر می‌رسند اما در عمل، آثار حقوقی قابل‌توجهی به دنبال دارند. تعیین بهای خواسته و تقویم آن از همین موضوعات است. چه بسا خواهان با این تصور که تعیین یک مبلغ پایین‌تر، صرفاً هزینه دادرسی را کاهش می‌دهد، مبلغی را در دادخواست درج کند؛ بی‌آنکه توجه داشته باشد این اقدام ممکن است بر صلاحیت مرجع رسیدگی، امکان اعتراض به رأی و حقوق دادرسی او و حتی خواننده دعوی اثر بگذارد. از منظر حرفه وکالت، اعتقاد دارم تعیین بهای خواسته نباید به یک اقدام صوری و مبتنی بر عادت‌های رایج در تنظیم دادخواست تبدیل شود. این موضوع نیازمند شناخت ماهیت دعوا، مقررات قانونی حاکم و تفاوت میان ارزش خواسته از حیث صلاحیت و ارزش آن از حیث هزینه دادرسی است. *تفاوت بهای خواسته با تقویم خواسته* بهای خواسته به ارزش مالی خواسته‌ای اشاره دارد که در دعوا مطالبه می‌شود و قانون، در موارد مختلف، ضوابطی برای تعیین آن مقرر کرده است. در مقابل، تقویم خواسته به معنای تعیین و اعلام ارزش پولی خواسته در مواردی است که ارزش آن باید به این شیوه مشخص شود؛ به‌ویژه در دعاوی مالی ای که خواسته مستقیماً مطالبه مبلغ معینی وجه نقد نیست.

برای مثال، هنگامی که شخصی مطالبه مبلغ پانصد میلیون ریال وجه نقد را درخواست می‌کند، اصل مبلغ مورد مطالبه، بهای خواسته است و نیازی به تقویم آن وجود ندارد. اما در دعوایی که خواسته آن مالی غیر از وجه نقد است، مانند مطالبه حق مالی یا برخی دعاوی مربوط به اموال، ممکن است تعیین بهای خواسته بر اساس ضوابط قانونی ضرورت پیدا کند. بنابراین، تقویم خواسته را نباید مجوزی برای تعیین دلخواه ارزش هر دعوا دانست. *مبنای قانونی* ماده ۶۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مقرر می‌دارد: بهای خواسته از نظر هزینه دادرسی و امکان تجدید نظرخواهی همان مبلغی است که در دادخواست قید شده، مگر این که قانون ترتیب دیگری معین کرده باشد. از نظر بنده، عبارت پایانی این ماده، یعنی (مگر این که قانون ترتیب دیگری معین کرده باشد) در فهم صحیح مقررات بهای خواسته اهمیت ویژه‌ای دارد. قانون‌گذار از یک سو، برای مبلغ درج شده در دادخواست اثر حقوقی شناخته و از سوی دیگر، آن را قاعده‌ای مطلق و غیرقابل استثنا قرار نداده است. در نتیجه، نمی‌توان بدون توجه به نوع خواسته و مقررات خاص آن، نتیجه گرفت که هر مبلغی که خواهان درج کند، الزاماً در تمام مراحل رسیدگی معتبر خواهد بود. ماده ۶۱ باید در کنار مواد بعدی همین قانون و مقررات خاص، از جمله مقررات مربوط به دعای مالی غیرمنقول، تفسیر شود.

ضوابط تعیین بهای خواسته

ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی، معیارهای تعیین بهای خواسته را بر حسب نوع دعوا مشخص کرده است. اهمیت این ماده در آن است که روش تعیین بها را به ماهیت خواسته پیوند می‌دهد، نه صرفاً اراده و انتخاب خواهان. بر این اساس: نخست؛ مطالبه وجه نقد. اگر خواسته، پول رایج ایران باشد، بهای آن همان مبلغ مورد مطالبه است.



زهرا قدیمی

کارشناسی ارشد حقوق عمومی

پژوهشگر حوزه حقوق عمومی

ادامه از صفحه اول:

یکی از نخستین نقاطی که اهمیت آگاهی حقوقی در آن آشکار می‌شود، آغاز رابطه کار و تنظیم قرارداد است. قرارداد روشن و دقیق می‌تواند از بسیاری از اختلاف‌های بعدی پیشگیری کند؛ زیرا در آن، نوع کار، میزان مزد و مزایای مربوط، ساعات کار، تعطیلات، مرخصی، محل انجام کار و مدت قرارداد مشخص می‌شود. ماده ۱۰ قانون کار به بخشی از همین الزامات می‌پردازد. هر اندازه مفاد توافق روشن‌تر و تعهدات طرفین دقیق‌تر باشد، امکان برداشت‌های متفاوت و انکار تعهدات در آینده کاهش می‌یابد. باین‌حال، در برخی روابط کاری، افراد بدون آنکه نسخه‌ای از قرارداد یا اطلاعات روشنی درباره شرایط اشتغال خود در اختیار داشته باشند، کار را آغاز می‌کنند. گاهی نیز مفاد قرارداد با دقت کافی مطالعه نمی‌شود یا کارگر به دلیل نیاز فوری به درآمد، فرصت یا امکان مذاکره درباره شرایط آن را ندارد. این وضعیت می‌تواند زمینه بروز اختلاف را فراهم کند؛ اختلافی که در زمان مطالبه حقوق، اهمیت جزئیات قرارداد و مدارک مرتبط با رابطه کاری را آشکار می‌سازد.

البته نداشتن قرارداد کتبی را نباید به معنای از بین رفتن خودکار حقوق کارگر دانست. ماده ۷ قانون کار، قرارداد کار را به‌صورت کتبی یا شفاهی به رسمیت شناخته است. بنابراین، نبود سند مکتوب لزوماً به این معنا نیست که رابطه کار وجود نداشته یا کارگر از حمایت قانونی محروم است. باین‌حال، در صورت بروز اختلاف، اثبات اصل رابطه کاری، مدت اشتغال، میزان مزد توافق‌شده و سایر شرایط می‌تواند دشوارتر شود. از همین رو، ثبت و نگهداری مدارکی مانند پیام‌های مرتبط با کار، فیش‌های پرداخت، سوابق حضور، مکاتبات کاری و سایر اسنادی که به‌طور قانونی در دسترس فرد قرار دارند، می‌تواند در روشن‌شدن واقعیت رابطه کاری مؤثر باشد. تأکید بر مستندسازی به معنای انتقال مسئولیت اجرای قانون از نهادهای مسئول به کارگر نیست؛ بلکه راهکاری عملی برای کاهش دشواری اثبات و تقویت امکان پیگیری حقوقی است.

مسئله پرداخت مزد نیز از موضوعات بنیادین رابطه کار است. مزد صرفاً یکی از بندهای قرارداد نیست، بلکه منبع اصلی تأمین معاش بسیاری از کارگران و خانواده‌های آنان به شمار می‌رود. تأخیر در پرداخت دستمزد یا پرداخت‌نشدن آن می‌تواند پیامدهایی فراتر از یک اختلاف مالی داشته باشد و بر توانایی فرد برای تأمین نیازهای ضروری، پرداخت هزینه مسکن و اداره زندگی روزمره اثر بگذارد. ماده ۳۷ قانون کار، ضوابطی درباره زمان و شیوه پرداخت مزد مقرر کرده است. با وجود چنین قواعدی، هنگامی که پرداخت انجام نمی‌شود یا درباره میزان مطالبات اختلاف شکل می‌گیرد، پرسش اصلی این است که کارگر تا چه اندازه از حق خود، مدارک لازم و مسیر قانونی مطالبه آن آگاهی دارد و آیا می‌تواند بدون مواجه‌شدن با موانع بازدارنده، موضوع را پیگیری کند.

برای مثال، کارگری را در نظر بگیریم که چند ماه در یک کارگاه مشغول به کار بوده، اما بخشی از دستمزد خود را دریافت نکرده است. ممکن است او از نظر قانونی حق مطالبه مطالبات پرداخت‌نشده را داشته باشد، ولی به دلیل نداشتن قرارداد مکتوب، نگرانی از قطع همکاری یا ناآگاهی از مرجع رسیدگی، از پیگیری خودداری کند. در چنین شرایطی، وجود حق قانونی ضروری است، اما به‌تنهایی مشکل را حل نمی‌کند. کارگر باید بداند چه مدارکی می‌تواند برای اثبات رابطه کاری و میزان مطالباتش مفید باشد، از چه مسیری امکان طرح درخواست دارد و اختلاف او در چه مرجعی قابل رسیدگی است. این مثال فرضی نشان می‌دهد که چرا آگاهی حقوقی را باید بخشی از فرایند تحقق حق دانست، نه موضوعی فرعی و جدا از اجرای قانون.

بیمه‌شدن نیز از جمله موضوعاتی است که آثار آن ممکن است در کوتاه‌مدت به‌طور کامل احساس نشود، اما در بلندمدت بر امنیت اقتصادی و اجتماعی فرد تأثیر می‌گذارد. ماده ۱۴۸ قانون کار، کارفرمایان کارگاه‌های مشمول را مکلف به بیمه‌کردن کارگران خود بر اساس قانون تأمین اجتماعی کرده است. بیمه، افزون بر آثار

مربوط به بازنشستگی، می‌تواند در چارچوب مقررات مربوط، در برخورداری از حمایت‌های اجتماعی و جبران برخی مخاطرات زندگی نقش داشته باشد. ازاین‌رو، نادیده‌گرفتن بیمه یا تأخیر در ثبت سوابق آن را نباید صرفاً مسئله‌ای اداری تلقی کرد. آگاهی کارگر از ضرورت بررسی سوابق بیمه‌ای و امکان پیگیری مغایرت‌ها اهمیت دارد؛ همان‌گونه که نظارت مؤثر بر اجرای تکالیف قانونی کارفرمایان و رسیدگی به تخلفات احتمالی نیز ضروری است. البته تشخیص مسئولیت و آثار هر مورد باید با توجه به وضعیت واقعی اشتغال و مقررات قابل اعمال صورت گیرد.

مرخصی و ساعات کار نیز بخشی از حقوق مرتبط با شأن انسانی و سلامت نیروی کار هستند. کارگر صرفاً نیرویی برای انجام مستمر وظایف اقتصادی نیست؛ او فردی است که برای حفظ سلامت جسمی و روانی، رسیدگی به امور شخصی و خانوادگی و بازسازی توان کاری خود به زمان استراحت نیاز دارد. قانون کار در مواد مربوط به ساعات کار، تعطیلات و مرخصی، قواعدی برای تنظیم این بخش از رابطه کار پیش‌بینی کرده است. برای نمونه، ماده ۶۴ درباره مرخصی استحقاقی سالانه با استفاده از مزد حکم دارد. باین‌حال، وجود مقررات زمانی می‌تواند به حمایت مؤثر منجر شود که کارگر از حدود حقوق خود آگاه باشد و استفاده از آن‌ها در محیط کار امکان‌پذیر بماند. اگر فرد از ترس پیامدهای شغلی، از مطالبه حقوق قانونی خود صرف‌نظر کند یا اطلاعات روشنی درباره شرایط استفاده از آن‌ها نداشته باشد، فاصله میان حق مقرر و حق قابل‌استفاده همچنان باقی خواهد ماند.

یکی از موانع مهم در مسیر دادخواهی، نگرانی از پیامدهای اعتراض است. کارگری که معیشت خانواده‌اش به ادامه اشتغال وابسته است، ممکن است حتی در صورت آگاهی از نقض حقوق خود، از پیگیری موضوع خودداری کند؛ زیرا نگران است اعتراض او به قطع همکاری، کاهش درآمد یا دشوارشدن ادامه اشتغال بینجامد. شدت و شکل این نگرانی در همه محیط‌های کاری یکسان نیست و نمی‌توان درباره تمام کارگاه‌ها حکم‌واحدی صادر کرد؛ باین‌حال، توجه به این عامل در تحلیل امکان مطالبه حقوق ضروری است. سازوکار حمایتی مؤثر باید به‌گونه‌ای عمل کند که دسترسی به مسیرهای قانونی تنها یک امکان نظری نباشد و کارگر بتواند بدون تحمل هزینه‌های نامتناسب، تخلف احتمالی را مطرح و درخواست رسیدگی کند. این موضوع، هم به اجرای درست مقررات و هم به آگاهی افراد از حقوق و راه‌های قانونی مرتبط وابسته است.

در این میان، نباید تمام مسئولیت را متوجه ناآگاهی کارگران کرد. گاهی در بیان مشکلات حقوق کار، چنان بر ضرورت افزایش آگاهی فردی تأکید می‌شود که نقش ساختارهای اجرایی، نظارتی و اطلاع‌رسانی کم‌رنگ می‌ماند. آموزش حقوق کار لازم است، اما جایگزین نظارت بر اجرای قانون نیست. کارگری که از حقوق خود آگاه است، همچنان ممکن است با دشواری اثبات ادعا، محدودیت دسترسی به خدمات مشاوره حقوقی یا نگرانی از پیامدهای طرح شکایت مواجه شود. به همین ترتیب، وجود مرجع قانونی برای رسیدگی، زمانی می‌تواند به حمایت واقعی منجر شود که افراد از شیوه مراجعه، مدارک موردنیاز و مراحل رسیدگی اطلاع داشته باشند و بتوانند از این مسیر استفاده کنند. بنابراین، حمایت مؤثر از حقوق کارگران به مجموعه‌ای از اقدامات مکمل نیاز دارد و نمی‌توان آن را به یک عامل، از جمله آموزش فردی، محدود کرد.

قانون کار در ماده ۱۵۷، شیوه رسیدگی به اختلاف‌های فردی ناشی از اجرای قانون کار و مقررات مرتبط را پیش‌بینی کرده است. بر اساس این ماده، اختلاف‌ها در مرحله نخست از طریق سازش مستقیم میان کارگر و کارفرما یا نمایندگان آنان پیگیری می‌شود و در صورت حاصل‌نشدن سازش، رسیدگی از طریق هیئت‌های تشخیص و حل اختلاف انجام می‌گیرد. آگاهی از وجود این مسیرها می‌تواند به کارگر کمک کند تا در مواجهه با اختلاف، به‌جای انصراف از مطالبه یا اتکا به راهکارهای غیررسمی و نامطمئن، درباره امکان پیگیری قانونی تصمیم آگاهانه‌تری بگیرد. البته آگاهی از مسیر رسیدگی، به‌تنهایی نتیجه‌پرونده را تعیین نمی‌کند؛ هر ادعا باید بر اساس مدارک، مقررات مرتبط و

حقوق کارگران در فاصله قانون و اجرا

بررسی مرجع صالح ارزیابی شود. هدف از اطلاع‌رسانی حقوقی آن است که فرد بتواند از امکان قانونی موجود آگاه شود و برای دفاع از حق خود، تصمیمی سنجیده بگیرد.

از سوی دیگر، آگاهی حقوقی زمانی اثربخش‌تر خواهد بود که از سطح اطلاعات پراکنده و موردی فراتر رود و به بخشی از فرهنگ عمومی محیط کار تبدیل شود. ارائه راهنماهای ساده و دقیق درباره قرارداد، مزد، بیمه، مرخصی و شیوه رسیدگی به اختلاف‌ها می‌تواند به کارگران کمک کند تا حقوق و تکالیف خود را بهتر بشناسند. این آموزش‌ها باید متناسب با نیاز مخاطب، روشن و قابل‌دسترس باشند و از اصطلاحات پیچیده حقوقی، بدون توضیح کافی، پرهیز کنند. کارفرمایان نیز با آگاهی از تکالیف قانونی خود و ثبت شفاف شرایط اشتغال و پرداخت‌ها می‌توانند از بروز بسیاری از اختلاف‌ها جلوگیری کنند. در این چارچوب، آموزش حقوقی نه ابزاری برای تشویق به تقابل، بلکه راهی برای روشن‌شدن تعهدات، کاهش سوءبرداشت‌ها و پیشگیری از اختلاف‌های قابل اجتناب است.

در کنار آموزش، تقویت شفافیت در روابط کاری و ارزیابی مستمر اجرای مقررات اهمیت دارد. هر اندازه شرایط اشتغال، پرداخت‌ها و سوابق مرتبط روشن‌تر و قابل‌پیگیری‌تر باشند، امکان بروز اختلاف بر سر اصل تعهدات کاهش می‌یابد. همچنین، ارزیابی وضعیت اجرای حقوق کارگران باید تا حد امکان بر داده‌های معتبر، گزارش‌های قابل‌بررسی و شواهد روشن استوار باشد. طرح ادعاهای کلی درباره وضعیت همه کارگران یا عملکرد تمام کارفرمایان، بدون پشتوانه کافی، نه به شناخت دقیق مسئله کمک می‌کند و نه راه‌حل مؤثری ارائه می‌دهد. رویکرد حقوقی دقیق اقتضا می‌کند که میان تخلف اثبات‌شده، احتمال وقوع تخلف، دشواری اجرای قانون و کاستی‌های احتمالی در سازوکارهای حمایتی تفاوت گذاشته شود. چنین تفکیکی، هم از تعمیم‌های نادرست جلوگیری می‌کند و هم امکان شناسایی دقیق‌تر نقاط نیازمند اصلاح را افزایش می‌دهد.

از منظر حقوق عمومی، مسئله حقوق کارگران تنها به رابطه خصوصی میان کارگر و کارفرما محدود نیست؛ زیرا اجرای قواعد حمایتی، دسترسی به عدالت و نظارت بر رعایت تکالیف قانونی، با مسئولیت نهادهای عمومی و کیفیت حکمرانی حقوقی نیز ارتباط دارد. هنگامی که قانون حقی را شناسایی می‌کند، تحقق آن مستلزم آن است که سازوکارهای لازم برای اطلاع‌رسانی، نظارت و رسیدگی نیز به‌نجوی کارآمد عمل کنند. البته این امر به معنای نادیده‌گرفتن مسئولیت طرفین رابطه کار یا یکسان‌دانستن همه اختلاف‌ها نیست؛ بلکه بر این نکته تأکید دارد که حمایت قانونی، زمانی کامل‌تر می‌شود که هم تعهدات اشخاص روشن باشد و هم راه‌های پیگیری نقض احتمالی آن‌ها قابل‌شناسایی و دسترس‌پذیر باشد.

در نهایت، مسئله اصلی را نباید صرفاً در فاصله میان آگاهی و ناآگاهی کارگران خلاصه کرد. آنچه اهمیت دارد، پیوند میان شناسایی قانونی حقوق، اطلاع‌رسانی دقیق، امکان اثبات مطالبات، نظارت بر اجرای مقررات و دسترسی مؤثر به مراجع رسیدگی است. آگاهی حقوقی می‌تواند نخستین گام برای مطالبه حق باشد، اما تحقق حق به شرایطی فراتر از آگاهی فردی نیاز دارد. کارگری که حقوق خود را می‌شناسد، باید بتواند برای پیگیری آن به مسیرهای قانونی روشن و قابل‌استفاده دسترسی داشته باشد؛ همان‌طور که اجرای مؤثر قانون مستلزم آن است که تکالیف قانونی صرفاً در اسناد باقی نمانند و در عمل نیز رعایت شوند. حمایت از حقوق کارگران، در معنای دقیق خود، نه امتیازی فراتر از قانون است و نه صرفاً نتیجه توانایی فرد برای دفاع از خویش؛ بلکه بخشی از کارکرد نظام حقوقی در تضمین اجرای قواعد و فراهم‌کردن امکان برخورداری واقعی افراد از حقوقی است که قانون برای آنان به رسمیت شناخته است.

مبنای حقوقی این یادداشت، قانون کار جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۲۹ آبان ۱۳۶۹ مجمع تشخیص مصلحت نظام، به‌ویژه مواد ۱، ۲، ۷، ۱۰، ۳۷، ۶۴، ۱۴۸ و ۱۵۷ و مقررات مرتبط با موضوع است.

ماهیت امور حقوقی در ورزش چیست



حمیدرضا به‌گذر

وکیل پایه یک دادگستری

دبیرکل فدراسیون بین المللی حقوق ورزشی

آفتاب حقوقی: ماهیت امور حقوقی در ورزش ترکیبی و چندوجهی است؛ به این معنا که حقوق ورزشی یک رشته حقوقی مستقل و منسجم نیست که تنها بر یک حوزه خاص (مثل قراردادهای یا جرم) متمرکز باشد، بلکه مجموعه‌ای از قواعد حقوق عمومی، خصوصی و اجتماعی است که بر پدیده ورزش و فعالان آن حاکم است. به بیان دیگر، حقوق ورزشی ماهیتی «ترکیبی» دارد و از قواعد حقوقی عمومی (مانند مقررات دولتی و کیفری)، حقوق خصوصی (مانند قراردادهای و مسئولیت مدنی) و حقوق اجتماعی (مانند حمایت از سلامت و تربیت) تشکیل شده است. این ماهیت ترکیبی را می‌توان در محورهای اصلی زیر بررسی کرد:

۱. ماهیت دوگانه (حقوق عمومی و خصوصی) حقوق ورزشی هم شامل قواعدی است که از سوی دولت وضع می‌شود (مانند قوانین مسئولیت مدنی، مجازات اسلامی در مورد حوادث ورزشی، یا قوانین حمایتی مانند تربیت بدنی رایگان) و هم شامل قواعدی است که خود نهادهای ورزشی (فدراسیون‌ها، باشگاه‌ها) برای اداره امور وضع می‌کنند (مانند آیین‌نامه‌های انضباطی، مقررات نقل و انتقالات، و قوانین فنی بازی). به عبارت دیگر، در کنار قانون دولت، یک «نظم حقوقی خودگردان» توسط نهادهای ورزشی نیز وجود دارد که به آن

ماهیتی ویژه می‌بخشد.

۲. تفکیک ماهوی به حقوق کیفری و مدنی در تحلیل دقیق‌تر، امور حقوقی ورزش را می‌توان به دو شاخه ماهوی تقسیم کرد: **جنبه کیفری:** این حوزه به بررسی جرائم و تخلفات در ورزش می‌پردازد. نکته کلیدی این است که قانون‌گذار معمولاً برای حوادث ورزشی (مشروط به رعایت مقررات) مصونیت کیفری در نظر می‌گیرد تا ورزشکاران بتوانند بدون ترس از تعقیب، به فعالیت بپردازند. با این حال، اگر عمل ارتكابی خارج از چارچوب مقررات ورزشی یا مغایر با موازین شرعی باشد (مانند ضرب و جرح عمدی)، مشمول مجازات‌های عمومی خواهد بود.

جنبه مدنی: این بخش شامل مسئولیت‌های قراردادی (مانند تخلف باشگاه از قرارداد با بازیکن) و خارج از قرارداد (مانند ورود خسارت به تماشاگران یا ورزشکاران در اثر تقصیر) می‌شود. هدف اصلی در این حوزه، جبران خسارت است.

۳. ماهیت بین‌المللی و فراملی (Lex Sportiva) یکی از ویژگی‌های بارز امور حقوقی ورزش، وجود یک نظام حقوقی فراملی است که به آن «Lex Sportiva» (حقوق ورزشی جهان‌شمول) می‌گویند. این نظام عمدتاً توسط نهادهای بین‌المللی ورزشی (مانند کمیته بین‌المللی المپیک، فیفا، و آژانس جهانی مبارزه با دوپینگ) و رویه‌های قضایی دیوان داورى ورزش (CAS) شکل می‌گیرد. این قواعد فراتر از مرزهای ملی عمل می‌کنند و به همین دلیل، حقوق ورزشی را از یک رشته صرفاً داخلی به یک حوزه پیچیده بین‌المللی

تفاوت تصرف عدوانی در آیین دادرسی مدنی و قانون تعزیرات



مهین انصاری

عضو کانون وکلا

وکیل پایه یک دادگستری

آفتاب حقوقی: تصرف عدوانی از جمله نهادهایی است که هم در حقوق آیین دادرسی مدنی و هم در حقوق کیفری مورد توجه قانون‌گذار قرار گرفته است. با وجود شباهت ظاهری میان «تصرف عدوانی حقوقی» موضوع ماده ۱۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و «تصرف عدوانی کیفری» موضوع ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی - تعزیرات، این دو نهاد از حیث مبنا، ارکان، ادله اثبات و آثار حقوقی و کیفری تفاوت‌های مهمی با یکدیگر دارند. ۱. تصرف عدوانی در آیین دادرسی مدنی مطابق ماده ۱۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی، دعوی تصرف عدوانی عبارت است از ادعای متصرف سابق مبنی بر اینکه دیگری بدون رضایت او، مال غیرمنقول را از تصرف وی خارج کرده و اعاده تصرف خود را درخواست می‌کند. بنابراین، در دعوی تصرف عدوانی حقوقی، محور اصلی رسیدگی تصرف است و نه مالکیت. خواهان باید اساساً اثبات کند که: ۱. پیش از خوانده، متصرف ملک بوده است؛ ۲. خوانده متعاقباً ملک را از تصرف وی خارج کرده است؛ ۳. خروج ملک از تصرف خواهان بدون رضایت او صورت گرفته است. از این رو، «سبق تصرف» خواهان و «لحق تصرف» خوانده از ارکان مهم این دعوا محسوب می‌شوند. در این دعوا، دادگاه اصولاً وارد رسیدگی ماهوی به مالکیت نمی‌شود؛ زیرا ممکن است شخصی مالک رسمی ملک نباشد، اما به عنوان متصرف سابق، از حق طرح دعوی تصرف عدوانی برخوردار باشد. سند مالکیت البته می‌تواند دلیل مؤثری برای اثبات یا تقویت ادعای خواهان باشد، اما موضوع اصلی دعوا مالکیت ملک نیست؛ بلکه وضعیت تصرف است.

۲. تصرف عدوانی کیفری در ماده ۶۹۰ قانون تعزیرات در مقابل، قانون‌گذار در ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی - تعزیرات، تصرف عدوانی و برخی رفتارهای مشابه را در قلمرو حقوق کیفری قرار داده است. در اینجا موضوع صرفاً اختلاف میان دو متصرف نیست؛ بلکه رفتار ارتكابی در صورت اجتماع شرایط قانونی، می‌تواند عنوان جرم پیدا کند. بنابراین، در رسیدگی کیفری باید علاوه بر احراز رفتار مادی منطبق با ماده ۶۹۰، وجود عنصر روانی لازم برای

تحقق جرم نیز احراز شود. به عبارت دیگر، صرف اینکه شخصی در ملکی تصرف کرده یا وضعیت تصرف موجود را تغییر داده است، بدون احراز سایر عناصر قانونی و روانی جرم، لزوماً برای صدور حکم محکومیت کیفری کافی نیست.

۳. تفاوت در عنصر روانی یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های دو نهاد، وجود عنصر روانی در مسئولیت کیفری است. در دعوی حقوقی تصرف عدوانی، دادگاه در پی احراز مسئولیت کیفری متصرف نیست؛ بلکه باید وضعیت تصرف سابق و تصرف لاحق و عدوانی بودن آن را بررسی کند. اما در رسیدگی کیفری، علاوه بر رفتار مادی، باید عمد و سوءنیت لازم برای تحقق جرم نیز احراز شود. از همین رو، نمی‌توان صرف اثبات اینکه شخصی ملک را در اختیار گرفته است، بدون بررسی اوضاع و احوال و عنصر روانی، وی را به ارتکاب جرم موضوع ماده ۶۹۰ محکوم کرد.

۴. تفاوت جایگاه مالکیت در دو دعوا در دعوی تصرف عدوانی حقوقی، مالکیت با تصرف تفاوت دارد. ممکن است شخصی مالک رسمی ملک باشد، اما در زمان وقوع تعرض، متصرف سابق نبوده باشد. در چنین وضعی، صرف ارائه سند مالکیت الزاماً تمام ارکان دعوی تصرف عدوانی را اثبات نمی‌کند. از سوی دیگر، شخصی که سابقه تصرف دارد، ممکن است بدون آنکه مالک رسمی ملک باشد، بتواند دعوی تصرف عدوانی مطرح کند. در پرونده کیفری نیز مالکیت به تنهایی برای تحقق جرم کافی نیست. سند مالکیت می‌تواند یکی از ادله و قرائن مؤثر در پرونده باشد، اما دادگاه باید در نهایت رفتار مجرمانه انتساب‌یافته به متهم و عناصر قانونی و روانی جرم را احراز کند.

۵. ادله اثبات در هر دو نوع رسیدگی، ادله مختلفی می‌توانند در اثبات موضوع مؤثر باشند؛ از جمله: سند مالکیت؛ اسناد و مدارک مربوط به تصرف؛ شهادت شهود؛ تحقیقات محلی؛ معاینه محل؛ عکس و فیلم؛ قبوض و مدارک مربوط به بهره‌برداری از ملک؛ قراردادهای و اسناد مرتبط؛ گزارش ضابطان و سایر ادله قانونی. با این حال، ارزش و کارکرد هر دلیل با توجه به موضوع رسیدگی متفاوت است. برای مثال، در دعوی حقوقی تصرف عدوانی، دلیل باید در جهت اثبات سبق تصرف و خروج ملک از تصرف متصرف سابق ارزیابی شود؛ در حالی که در پرونده کیفری، همان دلیل ممکن است در کنار سایر ادله برای اثبات رفتار مجرمانه و عنصر روانی متهم مورد ارزیابی قرار گیرد.

۶. تفاوت در هدف و نتیجه رسیدگی هدف اصلی دعوی تصرف

عدوانی حقوقی، اعاده تصرف به متصرف سابق است. به عبارت دیگر، قانون‌گذار در اینجا از وضع سابق تصرف حمایت می‌کند و تلاش دارد بدون ورود به اختلافات پیچیده مالکیتی، وضعیت تصرف را به حالت پیشین بازگرداند.

اما در تصرف عدوانی کیفری، موضوع فراتر از یک اختلاف صرفاً حقوقی است؛ زیرا رفتار مرتکب در صورت تحقق شرایط قانونی، جرم محسوب شده و می‌تواند موجب مسئولیت کیفری شود. بنابراین، در پرونده کیفری علاوه بر آثار ناشی از رفع تصرف، موضوع تعقیب و مجازات مرتکب نیز مطرح است.

۷. قابل گذشت بودن و مرور زمان در جنبه کیفری یکی دیگر از تفاوت‌های مهم، ارتباط تصرف عدوانی کیفری با مقررات ناظر بر جرایم قابل گذشت، مهلت شکایت و مرور زمان است. در رسیدگی کیفری باید وضعیت جرم از حیث قابل گذشت بودن و آثار آن بر نحوه و مهلت طرح شکایت مورد توجه قرار گیرد. همچنین مقررات مرور زمان کیفری، حسب مورد، می‌تواند در تعقیب یا اجرای مجازات مؤثر باشد. این مباحث اساساً با مهلت‌ها و قواعد حاکم بر دعوی حقوقی تصرف عدوانی متفاوت است و نمی‌توان قواعد مرور زمان کیفری را به دعوی حقوقی تسری داد.

نتیجه‌گیری تصرف عدوانی حقوقی و تصرف عدوانی کیفری، اگرچه از یک واقعیت اجتماعی مشابه یعنی تجاوز به وضعیت تصرف دیگری نشأت می‌گیرند، اما دو نهاد یکسان نیستند. در دعوی حقوقی، پرسش اصلی این است که چه کسی متصرف سابق بوده و آیا دیگری بدون رضایت او، ملک را از تصرف وی خارج کرده است؟ اما در رسیدگی کیفری، پرسش اساسی این است که آیا رفتار ارتكابی واجد تمام عناصر قانونی جرم موضوع ماده ۶۹۰ بوده و عنصر روانی لازم نیز در متهم وجود داشته است یا خیر؟ از این رو، خلط میان این دو نهاد می‌تواند موجب اشتباه در تشخیص ارکان دعوا و جرم شود. سبق تصرف، لحوق تصرف و عدوانی بودن تصرف در دعوی حقوقی اهمیت محوری دارند؛ در حالی که در رسیدگی کیفری، علاوه بر بررسی رفتار مادی، باید اصل قانونی بودن جرم و مجازات، عناصر جرم و سوءنیت کیفری متهم نیز مورد توجه قرار گیرد. در نهایت، سند مالکیت نیز در هیچ‌یک از این دو مسیر نباید به صورت مطلق و مستقل از سایر عناصر مورد ارزیابی قرار گیرد؛ بلکه ارزش آن باید با توجه به موضوع دعوا و نقشی که در اثبات تصرف، مالکیت یا سایر عناصر قانونی دارد، سنجیده شود.

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول: دکتر منصور مظفری / وکیل پایه یک دادگستری
- آدرس: تهران - خیابان شهید مطهری - ابتدای قائم مقام فراهانی، کوچه ۲۶، پلاک ۱۰
- یزد - بلوار ۲۲ بهمن - ابتدای کوچه اعظم ۰۹۱۲۸۴۳۷۰۱۸
- تلفن: ۰۹۱۲۲۹۹۱۷۹۶ - ۰۹۱۳۱۵۱۵۲۱۰ - ۸۸۳۲۸۷۴۳ ایمیل: aftab.yz@gmail.com

بهای خواسته صرف تشریفات یا مؤثر در دعوا؟



سینا درباری
عضو کانون وکلای
دادگستری استان کردستان
مدیر و مدرس آموزشگاه آزاد حقوقی

ادامه از صفحه اول:

در مورد پول خارجی نیز ارزیابی به نرخ رسمی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران در تاریخ تقدیم دادخواست، ملاک قانونی مقرر در این ماده است.

دوم؛ تعدد خواهان‌ها. هنگامی که چند خواهان هر یک قسمتی از یک کل را مطالبه می‌کنند، بهای خواسته برابر مجموع قسمت‌هایی است که مطالبه شده است. در این وضعیت، تعیین بها باید با توجه به مجموع مطالبات موضوع دعوا صورت گیرد.

سوم؛ مطالبات دوره‌ای. در دعاوی مربوط به منافع و حقوقی که باید در مواعد معین استیفا یا پرداخت شوند، بهای خواسته بر اساس حاصل جمع اقساط و منافعی تعیین می‌شود که خواهان خود را مستحق مطالبه آن‌ها می‌داند؛ البته در حدود ضوابط و فروض مقرر در قانون. چهارم؛ سایر خواسته‌های مالی. در مواردی که خواسته وجه نقد نیست، باید به بند مربوط در ماده ۶۲ قانون فوق‌الذکر و حسب مورد مقررات خاص قانونی مراجعه کرد.

در این دسته از دعاوی، نمی‌توان بدون بررسی ماهیت حق مورد مطالبه، یک روش واحد را برای تعیین بها به کار برد. از دیدگاه عملی، ماده ۶۲ به وکیل یادآوری می‌کند که پیش از درج مبلغ در دادخواست، باید ابتدا ماهیت خواسته را تشخیص دهد و سپس ضابطه قانونی متناسب با آن را اعمال کند. اشتباه در این مرحله، ممکن است در ادامه رسیدگی به اختلاف درباره هزینه دادرسی، صلاحیت یا امکان اعتراض به رأی منجر شود.

آیا خواهان در تعیین بهای خواسته اختیار مطلق دارد؟

پاسخ منفی است. هرچند در مواردی تعیین بهای خواسته در اختیار خواهان قرار دارد، این اختیار به معنای امکان نادیده گرفتن قواعد آمره و مقررات خاص و حقوق طرف دعوی نیست. ماده ۶۳ قانون آیین دادرسی مدنی، سازوکار رسیدگی به اختلاف درباره بهای خواسته را پیش‌بینی کرده است. چنانچه میان اصحاب دعوا نسبت به بهای خواسته اختلاف ایجاد شود و این اختلاف در مراحل بعدی دادرسی مؤثر باشد، دادگاه پیش از ورود به رسیدگی، با جلب نظر کارشناس، بهای خواسته را تعیین خواهد کرد. این حکم از جهت حفظ حقوق طرفین اهمیت دارد؛ زیرا اگر مبلغ درج شده در دادخواست در تعیین مرجع صالح یا امکان اعتراض به رأی مؤثر باشد، نمی‌توان همواره آن را صرفاً به دلیل اعلام خواهان، غیرقابل اعتراض دانست. البته باید میان دو موضوع تفکیک کرد: اولاً، اختلافی که درباره بهای خواسته مطرح می‌شود و شرایط قانونی رسیدگی به آن؛ ثانیاً، مواردی که قانون از ابتدا معیار مستقلی برای تعیین بها مقرر کرده است. در هر دو حالت، نتیجه آن است که اراده خواهان تنها عامل تعیین‌کننده نیست و قانون و تشخیص قضایی در حدود مقرر، نقش اساسی دارند.

بهای خواسته و صلاحیت مرجع رسیدگی

یکی از مهم‌ترین آثار بهای خواسته، ارتباط آن با صلاحیت مرجع رسیدگی است. در دعاوی مالی، مبلغ خواسته ممکن است در تعیین مرجع صالح نقش داشته باشد. با این حال، نباید تصور کرد که در همه دعاوی، بهای خواسته به تنهایی

مرجع صالح را مشخص می‌کند. صلاحیت ذاتی و محلی، نوع خواسته، موضوع دعوا و مقررات اختصاصی حاکم نیز باید بررسی شوند. برای نمونه، در دعاوی مالی غیرمنقول، قانون‌گذار حکم خاصی مقرر کرده است. مطابق جزء «ج» بند ۱۲ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین، ارزش خواسته مالی از حیث صلاحیت، همان مبلغی است که خواهان در دادخواست تعیین می‌کند؛ اما مبنای محاسبه هزینه دادرسی، ارزش معاملاتی املاک در هر منطقه است. این تفکیک نشان می‌دهد که حتی در یک دعوا نیز ممکن است دو معیار متفاوت برای دو اثر حقوقی متفاوت وجود داشته باشد.

تفاوت ارزش واقعی خواسته با مبنای محاسبه هزینه دادرسی

یکی از نکات مهمی که در عمل ممکن است موجب برداشت نادرست شود، این تصور است که ارزش واقعی یک مال، بهای خواسته اعلام‌شده از سوی خواهان و مبلغی که هزینه دادرسی بر مبنای آن محاسبه می‌شود، الزاماً یکسان هستند. در دعاوی مالی غیرمنقول، به موجب مقررات خاص قانون وصول برخی از درآمدهای دولت، باید میان ارزش خواسته از حیث صلاحیت و ارزش معاملاتی ملک از حیث هزینه دادرسی تفکیک کرد. به همین دلیل، ممکن است مبلغی که در دادخواست از حیث صلاحیت درج می‌شود با مأخذی که برای محاسبه هزینه دادرسی به کار می‌رود، متفاوت باشد. برای روشن شدن موضوع، فرض کنیم شخصی دعوایی مالی درباره ملکی مطرح می‌کند که ارزش روز آن به مراتب بیشتر از ارزش معاملاتی منطقه‌ای آن است. در این فرض، صرف اینکه ارزش معاملاتی ملک پایین‌تر است، به این معنا نیست که همان مبلغ باید در تمام آثار حقوقی، از جمله صلاحیت، ملاک قرار گیرد. قانون برای این دو موضوع حکم متفاوتی در نظر گرفته است. از نظر بنده، توجه به این تفکیک در تنظیم دادخواست اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا تقویم خواسته باید بر اساس ضابطه قانونی مربوط انجام شود و نمی‌توان یک معیار را بدون تفکیک آثار آن، به همه موضوعات تسری داد.

دعاوی مالی غیرمنقول؛ استثنای مهم بر قاعده عمومی

قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین، در خصوص دعاوی مالی غیرمنقول و خلع ید از اعیان غیرمنقول، حکم ویژه‌ای مقرر کرده است. بر اساس این مقررات، ارزش خواسته از حیث صلاحیت تابع مبلغ تعیین‌شده در دادخواست است، اما هزینه دادرسی بر مبنای ارزش معاملاتی املاک در هر منطقه محاسبه می‌شود. این حکم را باید استثنایی قانونی بر قاعده عمومی ماده ۶۱ دانست؛ استثنایی که هدف آن، تفکیک آثار مختلف بهای خواسته است، نه حذف ضرورت تعیین بها در دادخواست. در این زمینه، نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۳/۶۶۷ مورخ ۱۴۰۳/۱۲/۱۲ اداره کل حقوقی قوه قضاییه نیز به تبیین مبنای محاسبه هزینه دادرسی دعاوی مالی غیرمنقول پرداخته است. در این نظریه، با استناد به مقررات قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و ماده ۶۴ قانون مالیات‌های مستقیم، مبنای محاسبه هزینه دادرسی این دعاوی بررسی شده است البته از نظر حرفه‌ای، در استناد به این مقررات باید به نسخه معتبر قوانین و مصوبات مرتبط در زمان تقدیم دادخواست توجه داشت؛ به‌ویژه آنکه ضرایب و مأخذهای محاسباتی ممکن است با تصویب مقررات جدید تغییر کنند.

بهای خواسته و امکان تجدید نظرخواهی

ماده ۶۱ قانون آیین دادرسی مدنی، علاوه بر هزینه دادرسی،

بهای خواسته را با امکان تجدیدنظرخواهی نیز مرتبط دانسته است. این موضوع از حیث حفظ حقوق اصحاب دعوا اهمیت ویژه‌ای دارد. در دعاوی مالی‌ای که قابلیت تجدیدنظرخواهی به نصاب قانونی وابسته است، مبلغ خواسته ممکن است در تشخیص امکان اعتراض به رأی اثرگذار باشد. بنابراین، تعیین بها صرفاً برای تکمیل فرم دادخواست نیست؛ بلکه می‌تواند در تعیین مسیر بعدی دادرسی نیز نقش داشته باشد. با وجود این، نباید از ماده ۶۱ چنین برداشت کرد که درج هر مبلغی از سوی خواهان، در تمام شرایط و بدون امکان بررسی قضایی، سرنوشت قابلیت تجدیدنظرخواهی را تعیین می‌کند. باید نوع دعوا، مقررات خاص آن، نحوه تعیین بهای خواسته و ضوابط قانونی مربوط به اعتراض به رأی را در کنار یکدیگر بررسی کرد. معتقدم یکی از وظایف مهم وکیل در زمان تنظیم دادخواست، پیش‌بینی آثار شکلی و آیینی دعوا از همان ابتداست. وکیل نباید تنها به این موضوع توجه کند که خواسته چگونه مطرح شود تا در مرحله نخست رسیدگی پذیرفته شود.

آیا امکان تغییر بهای خواسته در جریان دادرسی وجود دارد؟

ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی، در چهارچوب شرایط مقرر، امکان افزایش یا کاهش خواسته را پیش‌بینی کرده است. مطابق این ماده، خواهان می‌تواند خواسته خود را که در دادخواست تصریح کرده است، در تمام مراحل دادرسی کاهش دهد؛ اما افزایش خواسته یا تغییر آن و تغییر نحوه دعوا، در صورتی امکان‌پذیر است که با دعاوی طرح‌شده مرتبط باشد و منشأ واحدی داشته باشد و تا پایان نخستین جلسه دادرسی اعلام شود. به بیان دیگر، اگر خواهان صرفاً درباره ارزش پولی خواسته اعلام‌شده با اختلاف مواجه باشد، باید ماهیت اختلاف و مقررات مربوط به تعیین بها را بررسی کرد؛ اما اگر در واقع میزان مطالبه یا موضوع دعوا را تغییر می‌دهد، رعایت شرایط ماده ۹۸ ضروری خواهد بود. بر این باور هستم که، تفکیک این دو وضعیت در عمل بسیار مهم است زیرا اشتباه در تشخیص اینکه موضوع صرفاً اصلاح یا تعیین بهاست یا تغییر در خود خواسته محسوب می‌شود، می‌تواند موجب اختلاف درباره پذیرش درخواست خواهان شود. *تقویم خواسته، مسئولیتی حقوقی برای خواهان و وکیل * آنچه از بررسی مقررات یادشده به دست می‌آید، این است که بهای خواسته مفهومی فراتر از یک عدد در دادخواست دارد. این موضوع در چهارچوب قانونی خود می‌تواند بر هزینه دادرسی، صلاحیت مرجع رسیدگی و امکان تجدیدنظرخواهی اثر بگذارد و از همین رو، تعیین آن نیازمند دقت و شناخت کافی از قواعد آیین دادرسی است.

به نظر بنده، در تنظیم دادخواست باید سه پرسش اساسی را از یکدیگر تفکیک کرد: نخست، موضوع دعوا چیست و بهای خواسته بر اساس چه ضابطه‌ای تعیین می‌شود؟ دوم، مبلغ اعلام‌شده از حیث صلاحیت چه اثری دارد؟ سوم، هزینه دادرسی بر چه مبنایی محاسبه خواهد شد؟ پاسخ به این پرسش‌ها در همه دعاوی یکسان نیست و گاهی قانون‌گذار برای یک دسته از دعاوی، حکم ویژه‌ای مقرر کرده است. بنابراین، نه می‌توان اختیار خواهان در تعیین بها را مطلق دانست و نه می‌توان در تمام موارد، ارزش واقعی مال را بدون توجه به مقررات خاص، معیار همه آثار دادرسی قرار داد. معتقد هستم، کیفیت تنظیم دادخواست تنها به انتخاب صحیح خواسته و بیان دلایل و مستندات محدود نمی‌شود، بلکه رعایت مقررات شکلی و شناخت آثار حقوقی هر بخش از دادخواست نیز بخشی از مسئولیت حرفه‌ای وکیل است. تقویم صحیح خواسته، نمونه‌ای روشن از همین مسئولیت است؛ اقدامی که اگرچه در ظاهر ساده به نظر می‌رسد، اما بی‌دقتی در آن می‌تواند آثار قابل‌توجهی بر روند رسیدگی و حقوق طرفین دعوا بر جای بگذارد.